

# کتاب: فردوس، پاداش جانبازی نوشته: آ. پ. آپاسامی ترجمه: اسفندیار سپهری

## فصل هشتم: نتیجه

### طبیعت خدا را می‌ستاید

برای درک نوشته‌ها و سخنان فیلسوفان و دانشمندان لازم است قبلا با اصطلاحات فنی آنان آشنا شویم، ولی برای درک کتاب خدا (طبیعت) تنها بینش کافی است. «ای مرد هوشیار، برگ درختان که ظاهرا سبز به نظر می‌رسند در واقع برگهای کتاب مکاشفه خدا می‌باشند.» آوای پرطنین رودها، جویبارها، چشمه‌ها، کوه‌ها، گل‌ها، و میوه‌ها قلب حتی سنگدل‌ترین اشخاص را، به شرط این که گوش‌ها را باز نگاه دارند، نرم می‌کند و به نظر می‌آید که طبیعت با صدای بلند خدا را ستایش می‌کند. با شنیدن این صدا شخص به حال انسان بخت‌برگشته اندوه می‌خورد، زیرا آن خلقت خاموش با خنده و سپاس‌گذاری خدا را ستایش می‌کند، در حالی که بشر که زبانی به طول نیم پا به او ارزانی شده در حال زبان بستگی می‌ماند. ای انسان جسور و پرگو، تو در محبت بیهوده خیلی فصیح هستی، ولی در تمجید خالق و خداوند خود صدایی نداری. وای بر تو، هزار بار وای!

**کلام خداوند روح است و حیات:** تقریباً نیم قرن از زمانی که این کتاب نفیس مرا به نویسنده آن شناساند می‌گذرد، و من در تمام این مدت نجات‌دهنده خود را عینا به نحوی که در این کتاب مندرج است پیدا کرده‌ام. او برای من عینا همان بوده که درباره‌اش خوانده‌ایم. مشکلات زبانی و انتقاداتی که از این کتاب می‌شود حقیقت متضمن در آن را از من پنهان نکرده، و اثر حیات‌بخش این کتاب را که در این عبارت خلاصه شده «آنها روح و زندگی‌اند.» از من باز نداشته است. در کتاب مقدس چنان ثروت لایزالی یافته‌ام و اکنون که پیام جان‌بخش آن را به دیگران می‌رسانم، برکتی که از آن یافته‌ام فزون‌تر می‌گردد.

**آب حیات.** در سال ۱۹۲۲، هنگامی که در فلسطین همراه دوستی سفر می‌کردم، با آشامیدن آب شیرین و گوارای چاه معروف به «چاه یعقوب» نیروی تازه‌ای در خود احساس کردم. ولی یکی دو ساعت دیگر باز احساس تشنگی کرده سخنان خداوند را به یاد آوردم: «هرکس از این آب بنوشد، باز تشنه گردد؛ ولی هر آن کس از آبی که من به او می‌دهم بنوشد، ابدا تشنه نخواهد شد. بلکه آن آبی که به او می‌دهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی می‌جوشد» (یوحنا ۴ : ۱۳ و ۱۴). من همان ساعت از آب چاهی نوشیده بودم که به دست بشر حفر شده بود و باز تشنه شدم. با فروتنی و سپاس‌گذاری می‌گویم در سراسر بیست سالی که دل خویش را به مسیح سپرده و از آبی که او برایم فراهم ساخته نوشیده‌ام، هرگز در خود احساس تشنگی نکرده‌ام.

**انجیل یوحنا نان حیات است.** هنگامی که در شهرستان‌های هند سفر می‌کردم، با گروهی از غیر مسیحیان درباره رهاننده زنده خویش سخن می‌گفتم. در پایان سخنانم، از آنان پرسیدم: «آیا کسی مایل است کتاب مقدس را مطالعه کرده با مسیح بیشتر آشنا شود؟» تصادفا در میان آنان کسی بود که به شدت با مسیحیت دشمنی می‌کرد. او انجیل یوحنا را به دست گرفت، و پس از خواندن دو سه جمله آن را پاره کرده به دور افکند. این واقعه در کوبه قطار روی داد.

پس از دو سال داستان شگفت‌آوری به شرح زیر شنیدیم. در همان روزی که مرد مزبور انجیل یوحنا را پاره پاره کرده و از پنجره به خارج پرتاب کرد، مرد حقیقت‌پژوهی در کنار راه‌آهن حرکت می‌کرد. او قطعه‌های پاره شده اوراق انجیل یوحنا را گرد آورده به خواندن آنها پرداخت، و در آن به عبارت «حیات جاودانی» برخورد. هندوان هم به ابدیت زندگی عقیده دارند، ولی به گمان آنان روح انسان پس از حلول در کالبد جانوران دیگر به جهان باز می‌گردد. مرد هندو در جای دیگری از انجیل یوحنا به عبارت «نان زندگی» برخورد. این عبارت وی را به اندیشه فرو برد، زیرا می‌خواست بداند که «نان زندگی» چیست. او اوراق پاره شده انجیل یوحنا را به دیگری نشان داده گفت: «می‌توانید بگویید که این کتاب چیست؟ متأسفانه کسی آن را پاره کرده است.» مخاطب وی پاسخ داد: «این از کتاب‌های مسیحی است؛ و تو نباید این گونه کتاب‌ها را بخوانی، زیرا که این‌ها تو را ملوث خواهند کرد.» مرد هندو پاسخ داد: «ما ناچاریم از مضمون این کتاب‌ها آگاه شویم؛ و یقین دارم که خواندن آن‌ها برای ما خطری در بر ندارد.» از این روی، یک جلد کتاب عهد عتیق خریده به خواندن آن پرداخت. وی، پس از خواندن کتاب مقدس مسیح را شناخت و به او دل سپرد. اوراق پاره شده انجیل یوحنا چون «نان حیات» وی را از گرسنگی روحی نجات داد.

**باید نادیده ایمان آوریم.** روزی هنگام راه‌پیمایی بر تپه‌های هند برای رفع خستگی روی صخره‌ای نشستم. در زیر تپه بوته‌ای به چشم می‌خورد که لانه‌ای بر آن قرار داشت و صدای جوجه‌های پرنده‌ای از آن به گوش می‌رسید. با شنیدن خش خش بال‌های مادرشان که برای آنها خوراک می‌آورد، جوجه‌ها صدای خود را بلندتر ساختند. پس از آن که مادر به آنها خوراک داد و لانه را ترک گفت، سر و صدای جوجه‌ها خوابید. چون به لانه نزدیک شدم، دیدم که جوجه‌ها، با آن که هنوز چشمانشان باز نشده است، با رسیدن مادر دهانشان را برای گرفتن خوراک گشوده‌اند. آنها هرگز به این اندیشه نبودند که چون مادر را نبینند دهان خود را نخواهند گشود، زیرا به جای مادر ممکن است با دشمنی روبرو شده باشند. هر گاه چنین می‌اندیشیدند، قبل از آن که چشمان خود را بگشایند از گرسنگی تلف می‌شدند. آنها درباره مهر و محبت مادرشان تردیدی نداشتند، و آن چه را مادر برای آنها همراه آورده بود با ایمان کامل قبول می‌کردند. پس از چند روزی که چشمان آنها گشوده شد، توانستند مادر خویش را ببینند و کم‌کم به پرواز درآیند. آیا بشر که خویشان را اشرف مخلوقات می‌داند از این جوجه‌ها پست‌تر نیست؟ انسان غالباً درباره وجود پدر آسمانی خویش و مهر محبت او دچار شک و دودلی می‌شود. مسیح گفت: «خوشا به حال کسانی که ندیده ایمان آوردند» (یوحنا ۲۰ : ۲۹).

**حیات کامل.** مردی چنان بیمار بود که در بستر خویش نمی‌توانست حرکت کند. دست‌ها و پاهای او فلج گشته بود، چنان که چون ماری به او نزدیک شد نتوانست بگریزد. مار او را گزید و هلاک ساخت. گروهی از مسیحیان جان دارند، ولی نه به اندازه‌ای که خویشان را از خطر برهانند. مسیح آمد تا ما را حیات کامل بخشد، تا به مدد آن از گناه‌های یابیم. برای آن که از این حیات بهره‌بریم، باید به طیب خاطر از همه چیز دست شسته وی را پیروی کنیم.

**حیات جاودانی در همین جهان آغاز می‌شود.** خداوند ما عیسی مسیح می‌گوید که سخنان او روح و حیات است. هر مسیحی راستین از تجربه و مشاهدات شخصی خود درمی‌یابد که سخن خداوند واقعا قلب‌های مردم را در هر حال و از هر طبقه که باشد زنده می‌کند و جان می‌بخشد. کتب مقدس مذاهب دیگر تعلیم می‌دهند که اگر در این دنیا پرهیزکاری پیشه‌سازیم، از این پس نیز دارای زندگی ابدی خواهیم بود. ولی اگر حیات جاودانی را در این دنیا به دست نیاوریم و چشم امید خویش را به آینده دوزیم، به فنا و نیستی محکوم خواهیم گشت. خدا

را شکر که ما را از زندگی در این جهان و جهان آینده برخوردار می‌سازد، و دل‌های ما را با روح خویش به فردوس مبدل می‌سازد.

**با تجربه درمی‌یابیم.** روزی در کوه‌های هیمالایا، در میان برف و بوران، جایی که همه چیز یخ بسته بود، سفر می‌کردم. سرانجام به جایی رسیدم که دارای آب گرم بود، این را با یکی از دوستانم در میان نهادم. او نخست گفته مرا باور نکرد، ولی چون دست خویش را در آب فرو برد، گفت که در سینه این کوه آتشی باید نهفته باشد. او به یاری شعور و تجربه واقعیت را دریافت و بدان اذعان کرد. ما نیز واقعیات را جز به مدد تجارب روحی خویش نمی‌توانیم دریابیم.

**دعا ما را به خدا می‌پیوندد.** در بیابانی درخت سبزی رویده بود که میوه‌هایی از شاخه‌های آن آویزان بود. ریشه‌های این درخت در دشت خشک و سوزان در اعماق زمین به منبع آب رسیده بود. دعا چون ریشه‌ای است که ما را به سرچشمه حیات خداوند می‌پیوندد و امکان می‌دهد که در این دشت خشک و سوزان زندگی روح خویش را سیراب سازیم و میوه آوریم. **کلیساهای مرده.** زمانی در فلسطین در نزدیکی رود اردن ایستاده و به اندیشه فرو رفته بودم: «این آب شیرین و تازه دائماً به درون بحرالْمیت می‌ریزد، ولی این دریاچه هم چنان مرده و آب تلخ است. سبب آن این است که از این دریاچه نه‌ری به خارج روان نیست. برخی از کلیساهای مسیحی نیز به این دریاچه می‌مانند. با آن که آب حیات از خداوند به سوی آنها جاری است، این کلیساهای مرده‌اند. سبب آن چیست؟ این‌ها آن چه را می‌پرنند به دیگران نمی‌رسانند.

**بیش از یک دل ندارید؛ آن را به خدا بسپارید.** شما یک دل بیشتر ندارید. هرگاه دارای دو دل می‌بودید، یکی را می‌توانستید به خدا دهید. ولی از آن جا که بیش از یک ندارید، این دل را به خدا بسپارید، و مطمئن باشید که خداوند صد چندان به شما ارزانی خواهد داشت. **تنها خواست تو را به جای می‌آورم.** ای خدای من، ای دار و ندار من، ای هستی من، ای روح من، رحمت خویش را از من دریغ مدار، روح خویش را به من ارزانی دار، تا آرزویی جز این در من نماند که خواست تو را به جا آرم. من از تو هیچ موهبتی غیر از خودت که بخشاینده زندگی و همه برکات آن هستی نمی‌طلبم. من از تو نه جویای دنیا و گنج‌های آن هستم و نه حتی تقاضای دخول به فردوس را می‌کنم. جز تقرب به تو آرزویی ندارم، چه که هر جا که تو هستی آن جا فردوس است. تنها تویی که می‌توانی این دل مرا که آفریده تو است سیراب سازی. ای خالق من! تو قلب مرا فقط برای خودت نه دیگری، آفریده‌ای. لذا، قلب من نمی‌تواند راحت و آسایش را در جایی جز تو که آن را به وجود آورده و این آرزوی آرامش را در آن جای داده‌ای باز یابد. پس هر آن چه را مخالف خواست تو است از قلب من بگیر، خود در آن جایگزین شو، و بر آن فرمان بران.